

مجمع تشخیص مصلحت نظام، فراتر از قانون اساسی و مجلس؟!

نوشته احمد بشیری

آورده‌اند که در ایام سلف، در یکی از پاسگاه‌های ژاندارمری سابق، ژاندارمی خدمت می‌کرد که نامور بود به سرجوخه جبار. این سرجوخه جبار، مانند بسیاری از همگنان و همکاران خودش در آن روزگار، سواد مواد نداشت ولی تا بخواهی زبل و کارآمد بود و در سراسر منطقه خدمت او، کسی را یارای نفس کشیدن نبود.

از قضای روزگار، در محدوده خدمت سرجوخه جبار، دزدی می‌زیست که به راستی، امان مردم را بریده و خواب سرجوخه جبار را آشفته گردانیده بود.

سرجوخه جبار، با آن کفایت و لیاقتی که داشت، بارها، دزد نابکار را دستگیر کرده، به دادگستری فرستاده بود ولی، گردانندگان دستگاه قضایی، هر بار به دلایلی و از آن جمله فقد دلیل برای بزهکاری دزد یاد شده، او را رها کرده بودند به گونه‌ای که، گاهی، جناب دزد، زودتر از مأموری که او را مجلوباً و مغلولاً به مرکز دادگستری برده بود، به محل باز می‌گشت، و برای دلسوزانی سرجوخه جبار، مخصوصاً چندبار هم، از جلو پاسگاه رد می‌شد و خودی نشان می‌داد یعنی که بعله...

یک روز، سرجوخه جبار، که از دستگیری و اعزام بیهوده دزد سیه‌کار و گم‌گیری یا نابسنده‌گی دستگاه دادگستری به ستوه آمده بود، منشی پاسگاه را فرا خواند و به او فرمان داد که قانون مجازات را بیاورد و محتویات آن را، برای سرجوخه بخواند.

منشی پاسگاه، کتاب قانون پاره‌پوره‌ای را که در پاسگاه بود، آورد و از صدر تا ذیل، برای سرجوخه جبار خواند.

ماده ۱... ماده ۲... ماده ۳... الخ... سرجوخه جبار، که در تمام مدت خواننده شدن متن قانون مجازات خاموش و سراپاگوش بود، همین‌که منشی پاسگاه آخرین ماده قانون را، خواند و کتاب را بست، حیرت‌زده و آزرده‌دل، به منشی گفت:

«اینها که همه‌اش ماده بود، آیا این کتاب، حتی یک «نر» نداشت؟»

آنگاه سرجوخه جبار، به منشی گفت:

«بین در این کتاب، صفحه سفید هست؟»

منشی کتاب را گشود و ورق زد و پاسخ داد:

«قربان! در صفحه آخر کتاب، به اندازه

نصف صفحه، جای سفید باقی مانده است.

سرجوخه جبار گفت:

«قلم را بردار و این مطالب را که می‌گویم

بنویس و چنین تقریر کرد:

«نر» سرجوخه جبار: هرگاه یک نفر، شش

بار به گناه دزدی، از طرف پاسگاه دستگیر و

به دادگستری فرستاده شود و در تمام دفعات،

از تعقیب و مجازات معاف گردد و به محل

بباید و کار خودش را از سر بگیرد، برابر «نر

سرجوخه جبار»، محکوم است به اعدام!

پس از اتمام کار منشی، سرجوخه جبار،

نخست، زیر نوشته را انگشت زد و مهر کرد و

پس از آن، دستور داد دزد نگویند بخت را

دستگیر کنند و به پاسگاه بیاورند. آنگاه او را، در

برابر جوخه آتش قرار داد و فرمان اعدام را،

درباره‌اش اجرا کرد.

گویا خبر این ماجرا، به گوش پادشاه وقت

رسانده شد و شاه دستور داد سرجوخه جبار را،

به حضورش ببرند.

هنگامی که سرجوخه جبار، به حضور پادشاه

رسید، شاه پرخاش‌کنان از او پرسید چرا چنان

کاری کرده است.

سرجوخه جبار پاسخ داد:

«قربان! من دیدم در سراسر قانون

مجازات، هرچه هست، ماده است ولی حتی یک

«نر» توی آن همه ماده نیست و آن وقت

فهمیدم که عیب کار از کجا است و چرا دزدی

که یک منطقه را، با شرارت‌هایش جان به سر

کرده است، هر بار که دستگیر می‌شود، بدون

آن‌که آسیبی دیده باشد، آزاد می‌شود و به محل

باز می‌گردد. این بود که لازم دیدم در میان

«ماده»های قانون مجازات، یک «نر» هم باشد.

این است که خودم آن نر را به قانون اضافه و

دزد را طبق قانون، اعدام کردم و منطقه را از شر

او آسوده گردانیدم!

می‌گویند شاه، از استدلال بی‌پیرایه سرجوخه

جبار خنده‌اش گرفت و او را آزاد کرد تا به محل

خدمتش باز گردد و مشغول کار باشد و بعضی

گفته‌اند سرجوخه جبار را، به درجه گروهبان

سومی ارتقاء داد و به ریاست همان پاسگاه که در آن خدمت می‌کرد، برگماشت.

این حکایت، خواه راست باشد خواه دروغ،

یک حقیقت بزرگ را در خودش پنهان کرده

است، یعنی نارسایی دستگاه قضایی کشور ما، و

نابسنده‌گی قوانین موضوعه ما را، از قدیم تاکنون

قصه پرغصه نابسنده‌گی دستگاه قضایی ما،

سالیان درازی است که نقل محافل و نقل

مجالس بوده است و هست.

این ماجرای اندوهبار، هرچه می‌گذرد،

دردناکتر و دل‌آزاتر می‌شود و چنانکه پیدا است

اراده‌ای استوار هم، در پی به سامان گردانیدنش

نیست و هرچند گاهی، زمزمه‌های در گوش‌ها

می‌پیچد که قرار است «دستی از جیب، بیرون

آید و کاری بکند» ولی افسوس که با آن دست

از جیب کسی بیرون نمی‌آید و یا این‌که کاری

نمی‌کند که غصه سر آید و این داستان، همچنان

ادامه دارد. کسی چه می‌داند، شاید هم

«مصلحت نیست که این زمزمه خاموش

شود»!

سیر نزولی دستگاه قضاییه، دقیقاً در ده -

دوازده سال اخیر، آهنگی تندتر و شتاب‌آلودتر

داشته است و می‌توان گفت که بر اثر

دستکاری‌های ناشیانه و ساخت و سازهای غیر

کارشناسانه، کم‌کم، بافت سخته و پخته این

دستگاه عظیم، به سختی آسیب دیده و

کارسازی و توانایی خود را، برای برطرف کردن

نیازمندی‌های همگانی مردم کشور، بدجوری از

دست داده است و کار به جایی رسیده که اذهان

عمومی، به جای آن‌که به آینده دستگاه قضایی

دلبستگی و امیدواری داشته باشد، درباره آن، به

سوی نومیدی و سرخوردگی پیش می‌رود و کمتر

کسی را می‌توان یافت که آینده خوبی را، برای

این دستگاه پیش‌بینی کند.

کار آشفته‌گی و نابسامانی دستگاه قضاییه،

به جایی رسیده است که گردانندگان دستگاه نیز

نه تنها آن را انکار و لاپوشانی نمی‌کنند، بلکه در

مصاحبات و مکاتباتشان، این واقعیت تلخ و

اندوهبار را، صریحاً و آشکاراً، تأیید و تکرار هم

می‌کنند: «بین خرابی کار، از کجا است یا به

کجا؟»

تب تغییر قوانین مانند یک ویروس

خطرناک و لجوج، سال‌ها است که به جان

دستگاه قضایی افتاده و آن را شدیداً ضعیف کرده و از پا درآورده است.

در بیست سال گذشته، بارها به نیت سامان‌دهی به اوضاع نابسامان دستگاه قضاییه قانون‌هایی وضع و اجرا شده، ولی بدبختانه هیچ یک از آنها کارساز و بسنده نبوده و هر بار، قانون قدیم، جای خودش را به قانون جدیدی داده است و با این حال، هنوز هم اوضاع قوه قضاییه افق روشنی را نوید نمی‌دهد و چنانکه پیدا است، کار بیهوده آزمون و خطا در این دستگاه ادامه خواهد یافت.

با آن‌که زبان‌های قانون‌نویسی در اتاق‌های در بسته و به دور از افکار و عقاید جامعه حقوقدانان و کارشناسان قضاییه کشور، برای گردانندگان دستگاه قضاییه آشکارا گردیده است و هر بار، با انتشار قانون تازه، کارآگاهان و صاحبان نظر، ضمن خرده‌گیری به قانون‌های انتشار یافته، تهیه‌کنندگان آن قوانین را، سرزنش کرده‌اند که چرا، متن نهایی قانون فراهم آمده را، پیش از تصویب آن، در دسترس افکار عمومی قرار نداده و از آراء و عقاید آنان، برای تکمیل و تکامل قانون مورد نظر، یاری نخواسته‌اند، ولی گویی تمام آن اعتراض‌ها، «خشت به دریا زدن» و «آهن سرد کوبیدن» بوده است و شنیده می‌شود که باز هم گردانندگان دستگاه قضاییه کشور، در صدد وضع قوانین تازه‌ای هستند و این بار، واحد «دادسرا» پیش‌افتاده است و از فحوای سخنان حضرات برمی‌آید که گویا، یک الگوی تازه برای دادسرا، تدارک دیده‌اند و مشغول تهیه «آیین‌نامه» هم، برای آن هستند و هیچ معلوم نیست که دادسرای در دست تأسیس، دارای چه شکل و شمایی خواهد بود و آیین‌نامه‌ای که می‌خواهند برای آن بنویسند، چه کاربردی و حوزه عملی خواهد داشت؟

اگر در نظر است همان دادسرای که قبلاً در مجموعه قضایی ما وجود داشت و به دنبال اجراء قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، کنار گذاشته شد، دوباره و با همان اجزاء و عوامل قدیمی‌اش دایر شود که نیازی به تهیه و تدوین آیین‌نامه ندارد چنانکه در گذشته هم نداشت زیرا که دادسرا یک واحد قضایی پربیشینه و جاافتاده است و همه کسانی که پیش از سال ۱۳۷۳ و اجراء قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، با دستگاه قضاییه سر و کار داشته‌اند، از ترکیب و کم و کیف این واحد، آگاهی دارند و به معلومات تازه‌ای هم نیازمند نیستند. اما اگر نمونه تازه‌ای از دادسرا، به وسیله گردانندگان قوه قضاییه ابداع و تدارک دیده شده است که لازم



شود و هم دستگاه قضایی از گرفتاری‌ها آسوده گردد. به علت

همین نارسایی‌های فنی دستگاه قضایی است که بایسته است از سوی گردانندگان آن دستگاه، احتیاط بیشتری بشود و در تهیه قوانین، از

صاحب‌نظران

هم نظرخواهی کنند تا متن مناسبی فراهم شود ولی چرا چنین نمی‌شود؟ دلیل آن مشخص نیست: «خدایا، زین معما پرده بردار!»

مداخله در ساختار زیربنای سازمان قضایی

مطلب بسیار مهمی که شایسته است در این مجال به آن پرداخته شود، این است که گویا، سیر تهیه و تدوین قوانین دستگاه قضاییه نیز، از روال مرسوم و عادی خارج شده و اختیار تصمیم‌گیری در آن باره، در کف دستگاه مذکور نیست و یا دستگاه قضاییه، نقش کم‌رنگی در تهیه و تدوین قوانین مربوط به خودش دارد. نخست این خبر را بخوانید:

«گروه سیاسی - در جلسه دیروز مجمع تشخیص مصلحت نظام، ادامه بررسی سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران در مورد امنیت قضایی و ساختار قوه قضاییه، در دستور قرار گرفت و موادی دیگر از این سیاست‌ها، تصویب شد.

به گفته محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، در قضاوت اسلامی سه عامل علم قاضی - شاهد و سوگند دخالت داده می‌شود که تا الآن، عمدتاً از علم قاضی استفاده می‌شد و اگر موارد شاهد و سوگند هم به کار می‌رفته، به صورت نظام‌مند نبوده بلکه تجربی و رویه بوده است که با مصوبه مجمع تشخیص مصلحت، نظام‌مند می‌شود.

است آیین‌نامه‌ای هم برای کار آن تدوین شود، مطلبی است جداگانه و باید بمانیم و نتیجه کارهای انجام گرفته را ببینیم و آنگاه درباره‌اش قضاوت کنیم.

نکته قابل توجه در این باره این است که چرا دستگاه قضاییه از گذشته بند نیاموخته و با آن‌که به نتایج ناگوار تنظیم و تدوین قوانین در محیط‌های بسته دستگاه، تجربیات تلخی دارد، باز هم طرح جدید دادسرا و آیین‌نامه مربوط به آن را، در اختیار افکار عمومی نگذاشته است و نظر صاحب‌نظران را نخواسته است تا دست‌کم، برای یکبار هم که شده است، کاری سنجیده و بر پایه اظهارنظر محققان و مجربان حقوقی و قضایی و دیگر سررشته‌داران و کلاً «اهل فن» انجام داده باشد تا فردا که طرح موصوف و آیین‌نامه آن فعلیت یافت و اجراء شد، در همان قدم اول، با دهها مشکل ریز و درشت روبه‌رو نشود و محکوم به دستکاری‌ها و اصلاحات مکرر نگردد و سرانجام هم، به سرنوشت قوانین مشابه گذشته دچار نشود و راه دیوار عدم را پیش نگیرد؟

گردانندگان قوه قضاییه، باید تاکنون به این حقیقت آشکار، پی برده باشند که گروه‌های فنی آن دستگاه، کفایت و بسندگی لازم را برای تهیه قوانین جامع و مانع و یا نسبتاً کامل ندارند که اگر جز این می‌بود، ناگزیر، در خلال مدت بیست سال گذشته، یک یا چند قانون مفید و ماندنی فراهم کرده بودند که هم نیازهای مردم برآورده

وی با اشاره به لزوم استفاده از تعدد قضاة در موارد مهم قضایی گفت: گاهی موارد مهمی پیدا می‌شود که یک قاضی، به تنهایی نمی‌تواند از عهده این پرونده برآید و لازم است در این موضوع سرنوشت‌ساز که به جان یک یا چند نفر مرتبط است، از چند قاضی استفاده شود که موضوع با نظر مجتهدین آگاه بررسی شده و در شرایطی که از قاضی منصوب، به جای قاضی جامع‌الشرایط استفاده می‌کنیم، می‌توانیم یک شرط ضمن منصوبیت قاضی قرار دهیم تا در پرونده‌های مهم، قاضی یک نفر نباشد.

رضایی موضوع تخصصی شدن رسیدگی به دعاوی، در سطوح مختلف را، از مصوبات دیگر مجمع تشخیص مصلحت نظام عنوان کرد و گفت: به این نتیجه رسیدیم که تخصصی بودن در رسیدگی به پرونده‌ها، باید مورد توجه قرار گیرد.

دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام افزود: ممکن است در شهرستان‌ها، دادگاه‌های عام باشد اما در مراکز استان‌ها و یا تهران دادگاه‌های تخصصی به وجود می‌آید تا رسیدگی‌ها، تخصصی‌تر شود.

آقای رضایی مسأله قطعیت احکام را، از دیگر مباحث جلسه دیروز مجمع تشخیص مصلحت نظام برشمرد و گفت: با توجه به این‌که در برخی پرونده‌ها، توسط دعاوی جدید نقض حکم می‌شود و برای یک پرونده چندین دادگاه تشکیل می‌شود و سال‌ها، یک پرونده و طرف دعاوی بلامتکلیف می‌ماند، مسأله قطعیت احکام، جدی گرفته خواهد شد و پس از این‌که حکم قطعی در مورد پرونده‌ای صادر شد، این حکم، به هیچ‌وجه قابل نقض نباشد. البته این بحث، ناتمام ماند و قرار است در جلسات بعدی ادامه یابد.» (۱)

این خبر، به دو جهت، برای سررشته‌داران امور حقوقی و قضایی، یک خبر بد به شمار می‌رود: یکی تصویب قوانین قضایی در مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیگر ترکیب و ماهیت متن این قوانین!

اینک درباره هر بخش، به فراخور مجالی که هست، توضیحاتی داده می‌شود.

۱- تصویب قوانین در مجمع تشخیص مصلحت نظام:

به هنگام بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸ اختیارات رهبر انقلاب اسلامی نیز مورد تجدیدنظر قرار گرفت و به همین لحاظ، متن اصل یکصد و دهم قانون اساسی، دستخوش تغییراتی گردید و در نتیجه

به اختیارات مقام رهبری افزوده شد. از جمله تغییرات اصل یکصد و دهم، بند ۱ بود که به این صورت درآمد:

«۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.»

بر همین پایه، بند ۸ نیز به اصل مذکور اضافه گردید بدین شرح: «۸- حل معضلات نظام، که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.»

بدین ترتیب، در کنار نهاد رهبری کشور، واحدی تأسیس و در قانون اساسی گنجانیده شد که پیش از آن وجود نداشت.

ماهیت مصوبات قانونگذارانه مجمع تشخیص مصلحت نظام (به جز در موارد رفع اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان) نه با قانون اساسی مطابقت دارد و نه واجد صفات قوانین مصوبه مجلس است

طبعاً لازم بود که جایگاه رسمی نهاد تازه تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز، در قانون اساسی متبلور و گویا شود که اصل یکصد و دوازدهم به این امر اختصاص یافت که:

اصل یکصد و دوازدهم - مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای تشخیص مصلحت، در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را، شورای نگهبان، خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بدانند و مجلس، با در نظر گرفتن

مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکنند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد، و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را، مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع، توسط خود اعضاء تهیه و تصویب (خواهد شد) و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.

چنانکه از مفاد اصل یکصد و دهم قانون اساسی برمی‌آید، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اصلاً و ذاتاً، یک گروه مشاوران در کنار نهاد رهبری است و طبعاً حداکثر صلاحیت حقوقی آن، از دادن پاسخ به پرسش‌های مشورتی رهبر انقلاب اسلامی، فراتر نمی‌رود.

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، علاوه بر نقش مشاور رهبری نظام، یک حالت پدرخواندگی نیز، برای مجمع تشخیص مصلحت نظام قائل شده است، آنجا که می‌گوید:

«... در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان، موظف‌اند، در اسرع وقت، نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند. تا هنگام معرفی رهبر، شورایی مرکب از رئیس‌جمهور - رئیس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان، به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را، به طور موقت به عهده می‌گیرد و چنانچه در این مدت، یکی از آنان، به هر دلیل، نتواند انجام وظیفه نماید، فرد دیگری، به انتخاب مجمع، با حفظ اکثریت فقهاء در شورا، به جای وی منصوب می‌گردد.»

این شورا، در خصوص وظایف بندهای ۲ و ۳ و ۵ و ۱۰ و قسمت‌های (د) و (ه) و (و) بند ۶ اصل یکصد و دهم، پس از تصویب سه چهارم اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام، اقدام می‌کنند...»

اما برپایه مندرجات اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی، یک وظیفه استثنایی و مؤخر نیز، بر وظایف یاد شده در اصل یکصد و دهم و یازدهم، بر عهده مجمع تشخیص مصلحت نظام واگذار شده است که طبق آن، هرگاه بر سر قبول یا رد مصوبه‌ای، بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان قانون اساسی، اختلاف عقیده یا سلیقه پیش آید، موضوع ما به‌الاختلاف، از سوی مقام رهبری، یا رأساً (قانون اساسی ساکت است) به مجمع تشخیص مصلحت نظام، ارجاع می‌شود و در این مورد، رأی مجمع، قاطع اختلاف خواهد بود و به

اصطلاح فصل خصومت خواهد کرد.

چنانکه از شیوه نگارش متن اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی برمی آید، در موارد بروز اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، نقش داور مرضی الطرفین را، با داشتن اختیارات تام برعهده می‌گیرد و نظریه‌ای که اعلام می‌کند، دست بالا، از یک اظهار نظر داور، فراتر نیست.

در خود یادآوری است که در مورد نفوذ و استحکام آراء مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان قانون اساسی، در پاسخ پرسش‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام از آن شوری، نظریات تفسیری جالبی اعلام کرده است که دانستن آنها، روشنگر این بحث ظریف حقوقی است:

سؤال اول: «... اصولاً آیا مصوبات مجمع، قانون است و همه ویژگی‌های قوانین عادی باید در مورد آنها مراعات شود و من جمله تفسیر؟»

سؤال دوم: اگر تعارضی بین مصوبات مجمع و قوانین عادی و اساسی و مقررات رسمی دیگر کشور به وجود آید، تکلیف چیست و حاکم کدامند؟

سؤال سیم: آیا مجلس شورای اسلامی و سایر مراکزی که به نحوی، حق تعیین ضوابط و مقررات و قوانین را دارند، می‌توانند مصوبات مجمع را، رد و نقض و یا فسخ و ابطال کنند؟ پاسخ شورای نگهبان به پرسش‌های بالا: «مطابق اصل چهارم قانون اساسی، مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام، نمی‌تواند «خلاف موازین شرع» باشد و در مقام تعارض نسبت به اصل قانون اساسی مورد نظر مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان (موضوع صدر اصل ۱۱۲) و همچنین نسبت به سایر قوانین و مقررات دیگر کشور، مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام حاکم است.

لازم به ذکر است که در مورد تعارض مصوبات مجمع، با سایر اصول قانون اساسی، شورای نگهبان، به رأی نرسید.^(۲)

شورای نگهبان، همچنین مطالب «خلاف موازین شرع» را، این‌گونه تفسیر کرده است:

منظور از «خلاف موازین شرع» آن است که نه با احکام اولیه شرع سازگار باشد و نه با احکام عناوین ثانویه و در این رابطه، اصل ۱۱۲ به مجمع تشخیص مصلحت، تنها اجازه تعیین تکلیف، به لحاظ عناوین ثانویه را داده است.^(۳)

شورای نگهبان در تکمیل پاسخ‌های پیشین، در خصوص «حوزه اختیارات و وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام» چنین پاسخ داده است:

«هیچ یک از مراجع قانونگذاری، حق رد و ابطال و نقض و فسخ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام را ندارد اما در صورتی که مصوبه مجمع مصلحت مربوط به اختلاف نظر شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی بوده، مجلس، پس از گذشت زمان معتد به، که تغییر مصلحت موجه باشد، حق طرح و تصویب قانون مغایر را، دارد و در مواردی که موضوع به عنوان معضل، از طرف مقام معظم رهبری، به مجمع ارسال شده باشد، در صورت استعلام از مقام رهبری و عدم مخالفت معظم‌له، موضوع قابل طرح در مجلس شورای اسلامی می‌باشد.»^(۴)

البته شورای نگهبان، مصلحتاً، عمداً یا سهواً و یا... تکلیف تعارض موجود بین اصول چهارم، دوازدهم و یکصد و هفتادم قانون اساسی، همچنین علت دوگانگی نظریات خود را، در مورد تفاسیر مربوط به اصول یاد شده، روشن نکرده است.

توجه به اصول چهارم و یکصد و هفتادم قانون اساسی، بایسته است:

اصل چهارم - کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها، باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل، بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر، حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است.

اصل یکصد و هفتاد - قضات دادگاه‌ها، مکلف‌اند، از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی، که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی، یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است، خودداری کنند و هرکس، می‌تواند ابطال این‌گونه مقررات را، از دیوان عدالت اداری، تقاضا کند.

شورای عالی قضایی وقت، درباره مفاد اصول چهارم و هفتادم قانون اساسی و مشکلاتی که دستگاه قضایی در این باره داشته، از شورای نگهبان چنین استفتاء کرده است:

«اجرای قوانین و تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های گذشته که بر خلاف موازین اسلام است و صدور حکم بر طبق آنها، در محاکم به خصوص، با توجه به اصل چهارم و اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی، به هیچ عنوان موجه نیست.

این نظر، به شورای عالی قضایی پیشنهاد شده که با توجه به این دو اصل، همه قوانین و تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های خلاف اسلام، منسوخ (است) و محاکم موظفند طبق اصل یکصد و شصت و هفتم، بر طبق موازین اسلام، رأی دهند و این موازین، به وسیله شورای عالی قضایی، طبق فتوای امام، استخراج و به دادسراها و دادگاه‌های انقلاب و دادسراها و دادگاه‌های دیگر، ابلاغ گردد، و به این ترتیب، تا تصویب لوایح قانونی در مجلس شورای اسلامی، جلوی اجرای احکام خلاف اسلام گرفته شود.

خواهشمند است نظر آن شورا را، کتباً اعلام فرمایید.

شورای نگهبان، به سؤال بالا، این‌گونه پاسخ داده است:

مستفاد از اصل چهارم قانون اساسی، این است که به طور اطلاق، کلیه قوانین و مقررات، در تمام زمینه‌ها، باید مطابق موازین اسلامی باشد و تشخیص این امر، به عهده فقهای شورای نگهبان است. بنابراین، قوانین و مقرراتی را که در مراجع قضایی اجرا می‌گردد، و شورای عالی قضایی، آنها را مخالف موازین اسلامی می‌داند، جهت بررسی و تشخیص مطابقت یا مخالفت با موازین اسلامی، برای فقهای شورای نگهبان ارسال دارید. (مجموعه قوانین سال ۱۳۶۰ - نظریه‌های شورای نگهبان، صفحات ۲ و ۳)

با همه این حالات، قانون اساسی، ساکت است و شورای نگهبان نیز، تاکنون، به این پرسش مهم، پاسخ نداده است که اگر، طبق اصل چهارم قانون اساسی: «کلیه قوانین و مقررات... باید، براساس موازین اسلامی باشد...»، مفاد این اصل، با آن بخش از اصل یکصد و دوازدهم که می‌گوید: «مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای تشخیص مصلحت، در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را، شورای نگهبان، «خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بدانند...» چگونه قابل جمع است و مجمع تشخیص مصلحت، به استناد کدام دلیل یا مدرک شرعی، می‌تواند این پنبست را باز کند و امری را که قبلاً و مخصوصاً برابر فتوای شورای نگهبان، خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی... بوده است، با «موازین شرع و یا قانون اساسی»، موافق کند چنانکه مصوبات آن مجمع، به صورت قانون درآید و در سراسر کشور و برای همه مردم این کشور اسلامی، لازم‌الاجتماع و لازم‌الاجراء گردد؟ عبارت اصل چهارم قانون اساسی، مطلق،

مؤکد و منجز است و به اصطلاح: «مو، لای درزش نمی‌رود» و آنجا که گفته است: «این اصل، بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر، حاکم است...» در واقع امر، هیچ راه فراری باقی نگذاشته است و مخصوصاً، وقتی که در اصل یکصد و هفتادم، صریحاً دستور داده است: «... هرکس، می‌تواند ابطال این‌گونه مقررات را، از دیوان عدالت اداری تقاضا کند» اراده نویسنده‌گان و تصویب‌کنندگان قانون اساسی را، با استواری هرچه بیشتر، نشان داده است که دست زدن به ترکیب اصول قانون اساسی، مطلقاً ممنوع است و جای شگفتی است که به هنگام بازنگری قانون اساسی، در سال ۱۳۶۸ نیز، به این تعارض آشکار توجهی مبذول نشده است؟

در اینجا، مجالی هم برای طرح یک سؤال دیگر، پیش می‌آید که اگر با توجه به مصلحت نظام، می‌شود از گره‌گشایی مجمع تشخیص مصلحت نظام، با این ابعاد وسیع، چاره‌جویی کرد، پس چرا تاکنون، درباره بسیاری از مسایل و مشکلات موجود، که برخی از آنها، در شمار معضلات کشور نیز هست، چاره‌گیری نشده است؟

از سوی دیگر، برابر قانون اساسی: اصل پنجاه و هشتم: اعمال قوه مقننه، از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن، پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید، برای اجراء به قوه مجریه و قضاییه ابلاغ می‌گردد.

با نگرش به مفاد اصول قانون اساسی که به آنها اشاره شد، نتایج زیرین به دست می‌آید:

الف - اختیارات مجمع تشخیص مصلحت نظام، در صورتی که به عنوان مشاور مقام رهبری و برابر موازین قانونی، اقدام کند، در حد اختیارات مشاور رهبری است و نظریات آن نیز، نظریات مشورتی به شمار می‌آید و طبعاً، این‌گونه نظریات، الزام‌آور و حتمی‌الاجراء نیست.

ب - مجمع تشخیص مصلحت نظام، در صورت نیاز به انتخاب جانشین رهبر، نقشی مصلحانه یا کدخدامنشانه بر عهد دارد که تا انتخاب قطعی رهبر جدید، رشته کارهای کشور، از هم گسسته نشود و بی‌سامانی پیش نیاید.

پ - مجمع تشخیص مصلحت نظام، در مقابل حل اختلافات حاصله میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، سمت داور تام‌الاختیار طرفین اختلاف را، برعهده دارد و نظریات آن، برابر تفسیر شورای نگهبان (به

شرحی که گذشت) دارای قابلیت اجرایی است. ت - در هیچ یک از اصول قانون اساسی، این حق به مجمع تشخیص مصلحت نظام داده نشده است که رأساً و به طور عادی، قانون وضع کند زیرا که این حق، قبلاً و طبق بند پنجاه و هشتم به قوه مقننه که به وسیله مجلس شورای اسلامی ظاهر می‌شود، واگذار گردیده است. اما دیده می‌شود که مجمع تشخیص مصلحت نظام، گاه، بی‌توجه به حد و مرزی که قانون اساسی برایش معین کرده است، دست به کارهایی می‌زند که نوعاً قانونگذاری است. نمونه آشکار این‌گونه اقدامات، همین مداخله در ساختار زیربنای سازمان قضایی کشور، زیر عنوان «بررسی سیاست‌های کلی نظام...» است.

یک بار دیگر، سخنان دبیر مجمع را که به آنها اشاره کردم، مرور کنید: وضع مقرراتی درباره قانونمند کردن علم قضایی، رسمیت دادن به شهادت و سوگند و تقسیم دادگاه‌های عمومی کشور به دادگاه‌های تک‌قاضی و چند قاضی و ... اموری است که معمولاً باید به صورت طرح‌های مربوط به اصلاح دستگاه قضایی، به وسیله گردانندگان سازمان قضایی، تهیه و برای تصویب به مجلس شورای اسلامی برده شود ولی می‌بینیم که رسیدگی و تصمیم‌گیری در این باره، سر از مجمع تشخیص مصلحت نظام در آورده است و قوانین مربوط به ریز مسایل دستگاه قضایی، در آنجا تدوین و تصویب می‌شود!

اگر بخواهیم الگویی برای بررسی سیاست‌های نظام قضایی کشور به وسیله مجمع تشخیص مصلحت نظام بدست دهیم، باید بگوییم بهترین کار مجمع در این باره، تأکید بر سیاست تعمیم عدالت و امنیت قضایی در دستگاه مذکور است، اما پرداختن به جزییات و ریزه‌کاری‌های این سیاست، خارج از حدود بررسی سیاست‌های کلی است و باید حتماً به قوه قضاییه سپرده شود.

در حالی که مجلس نمایندگان مردم کشور، برپا شده است و آنها آمادگی کامل برای بررسی و تصویب قوانین لازم را دارند، برآزنده شأن و موقعیت مجمع تشخیص مصلحت نظام است که قوه قضاییه را در کارهایش آزاد بگذارد تا گردانندگان آن قوه، برابر نیازمندی‌های دستگاه، و با کمک مجلس، اقدامات مربوط به گردش کار دستگاه قضاییه را، البته با نگرش به سیاست کلی نظام کشور، انجام دهند.

اگر بخواهیم ماهیت مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام را، در زمینه

قانونگذاری بشکافیم، باید بگوییم که این‌گونه مصوبات (به جز در موارد رفع اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان) نه با قانون اساسی مطابقت دارد و نه از نقطه نظر حقوقی، واجد صفات قوانین مصوبه مجلس شورای اسلامی است و به همین علت، و برپایه مفاد اصل یکصد و هفتاد قانون اساسی، اگر یک مجری قانون، اعم از قاضی یا غیر آن، از اجراء این‌گونه مصوبات خودداری کند، نمی‌توان گناه ترمّد در برابر قوانین موضوعه را، به گردن او، بار کرد.

قانون اساسی، وثیقه تلاش و تکاپوی سالیان دراز میلیون‌ها انسان رنج‌دیده این کشور است و نباید آن را دست‌کم بگیریم و به مناسبت هر مصلحتی، اصول آن را زیر پا بگذاریم.

در این باره، مخصوصاً روی سخن با کسان و مقاماتی است که برابر ضوابط کلی سیاسی، خودشان باید پشتیبان و پاسدار ارزش‌های قانون اساسی باشند و توجه کنند که خطای این‌گونه کسان یا مقامات، به مراتب از خطای اشخاص عادی سنگین‌تر است و چه درست گفته‌اند که: «حسنات الابرار، سیئات المقربین» (= آنچه برای دوستان، نیکوکاری شمرده می‌شود، برای نزدیکان و پیرامونیان، در حکم گناه است!!)

۲- ترکیب و ماهیت مصوبات قضایی مجمع تشخیص مصلحت نظام: چنانکه از اظهارات دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام برمی‌آید، آن مجمع، در زیر پوشش «بررسی سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران در مورد امنیت قضایی و ساختار قوه قضاییه»، به جای پرداختن به کلیات، که نیازی به توضیحات بیشتری ندارد، وارد جزییات امور قضایی شده است و به جای آن‌که یک الگوی کلی در موضوع مورد بحث ارائه کند، برای قوه قضاییه، قانون وضع می‌کند.

ریز مسایل مورد بحث در جلسه بررسی سیاست‌های کلی مجمع تشخیص مصلحت، از این قرار بوده است:

الف - تصمیم‌گیری درباره اهمیت علم قضایی در قضاوت

ب - ارزش شهادت در مسایل قضایی

ج - تأثیر سوگند در اثبات دعاوی

د - تعیین این‌که دادگاه‌ها، دارای یک قاضی باشد یا چند قاضی

ه - تعیین این‌که دادگاه‌های دارای چند قاضی، در مراکز استان‌ها مستقر شود یا در شهرستان‌ها

و - یافتن راه و روشی که از این پس، «مسأله

قطعیت احکام، جدی گرفته شود.

با اندکی دقت، می‌توان دریافت که نکات مورد نظر و بحث مجمع تشخیص مصلحت نظام که از آنها یاد شد، هیچ یک، در شمار مسایل کلی نظام قضایی نیست و هر کدام از آنها، نیازمند تصویب قانون ویژه‌ای است که نوعاً، باید گرداندگان قوه قضاییه، به تناسب شرایط، برای وضع چنان قوانینی، اقدام کنند و می‌دانیم که برابر قانون اساسی، در موارد عادی، جایگاه تصویب قوانین، مجلس شورای اسلامی است نه مجمع تشخیص مصلحت نظام.

از طرف دیگر، موضوع وضع قوانین برای قوه قضاییه، از معضلات نظام که «از طریق عادی قابل حل نیست» هم، به شمار نمی‌رود تا حل و فصل آن، از طریق مقام رهبری، به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شود و در این باره، مانند دهها و صدها مورد عادی دیگر، مجلس شورای اسلامی، به سادگی می‌تواند با تصویب قوانین، حل مشکل و «قلع ماده فساد» کند.

وانگهی، مطالب عنوان شده در بررسی‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام، اموری بی‌سابقه نبوده است و نیست که نیازمند مکاشفه و نوپایی مجمع باشد. این امور، در گذشته، از موارد عادی امور قضایی بوده و برخلاف گفته دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام که «... تا الآن عمدتاً از علم قاضی استفاده می‌شد و اگر موارد شاهد و سوگند هم به کار می‌رفته، به صورت نظام‌مند نبوده بلکه تجربه و رویه بوده است که با مصوبه مجمع تشخیص مصلحت، نظام‌مند می‌شود»:

اولاً - در نظام قضایی ایران، تاکنون «علم قاضی» به ویژه در مسایل مدنی، کمترین مورد استفاده را داشته و بلکه تا حدی ممنوع هم بوده است. به این توضیح که اگر قاضی، از علم خودش برای اثبات دعوی استفاده کند، از اصول آیین دادرسی تخلف کرده و از بی‌طرفی خارج شده است. زیرا که قاضی باید فقط به دلایل و مدارک ابراز شده از سوی اصحاب دعوی، توجه و براساس آنها و با کمک استنباط و استنتاج خودش، رأی صادر کند نه این‌که به علم شخصی خود متوسل گردد.

این روش قضاوت، یعنی توجه به دلایل و مدارک طرفین، و به دیگر سخن، توسل به دلایل علمی در اکثر اوقات، هم زحمت قاضی را در رسیدن به حقیقت قضایی کاهش می‌دهد و

هم، مانع از آن می‌شود که قاضی، با استفاده از علم شخصی، احیاناً از بی‌طرفی، که لازمه شأن قضایی او است، خارج شود و یا در اثر اشتباه، به سود کسی رأی بدهد که در واقع، حقی نداشته است.

یک آزمون و خطای دیگر

سر این رشته، دراز است و توضیح بیشتر می‌خواهد که مجالش نیست، فقط، به عنوان حسن ختام به ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی ایران اشاره می‌شود:

ماده ۱۲۵۷ - هرکس مدعی حقی باشد، باید آن را اثبات کند و مدعی علیه، هرگاه در مقام دفاع، مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد، اثبات امر، بر عهده او است.

ثانیاً - در نظام قضایی کشور ما، که قوانین آن، عموماً با توجه به موازین شرعی و فقه اسلامی فراهم گردیده است، شهادت و سوگند یا قسم، همواره از ادله اثبات دعوی به شمار می‌رفته است. مصادیق این مطلب را، در تمام قوانین مربوط به دادرسی قضایی، می‌توان یافت مثلاً:

یک - قانون مدنی (کتاب سوم - مواد ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۴):

ماده ۱۲۵۸ - دلایل اثبات دعوی از قرار ذیل است:

- ۱- اقرار
- ۲- اسناد کتبی
- ۳- شهادت
- ۴- امارات
- ۵- قسم (سوگند)

ماده ۱۳۱۳ - (اصلاحی ۱۳۶۱/۱۰/۸) شهادت اشخاص ذیل پذیرفته نمی‌شود:

- ۱- اشخاص ولگرد و کسانی که تکدی را، شغل خود قرار دهند
- ۲- اشخاص معروف به فساد اخلاق
- ۳- کسی که نفع شخصی در دعوی داشته باشد

- ۴- شهادت دیوانه، در حال دیوانگی
- ۵- کسانی که عدالت شرعی آنها، محرز نباشد.

ماده ۱۳۱۳ مکرر (الحاقی ۱۳۶۱/۱۰/۸) در شاهد، بلوغ - عقل - عدالت - ایمان و طهارت مولد، (حلال‌زادگی) شرط است.

دو - قانون مدنی (کتاب پنجم - مواد ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۵) درباره شهادت و سوگند:

ماده ۱۳۲۵ - در دعاوی که به شهادت شهود قابل اثبات است، مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را، که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به قسم او نماید.

ماده ۱۳۲۶ - در موارد ماده فوق، مدعی علیه نیز می‌تواند در صورتی که مدعی سقوط دین یا تعهد یا نحو آن باشد، حکم به دعوی را، منوط به قسم مدعی کند.

ماده ۱۳۳۱ - قسم، قاطع دعوی است و هیچ‌گونه اظهاری که متافی با قسم باشد، از طرف، پذیرفته نخواهد شد.

ماده ۱۳۳۵ - توسل به قسم، وقتی ممکن است که دلایل مذکور در کتاب اول تا چهارم جلد سوم این قانون، برای اثبات دعوی موجود نباشد. در این صورت، مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را، که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به قسم او نماید.

سه - قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی - مواد ۲۲۹ تا ۲۴۷) درباره شهادت و سوگند:

ماده ۲۲۹ - در مواردی که دلیل اثبات دعوا یا مؤثر در اثبات آن، گواهی گواهان باشد، برابر مواد زیر اقدام می‌گردد:

ماده ۲۳۰ - در دعاوی مدنی (حقوقی) تعداد و جنسیت گواه، همچنین ترکیب گواهان با سوگند، به ترتیب ذیل می‌باشد:

الف - اصل طلاق و اقسام آن و رجوع در طلاق و نیز دعاوی غیرمالی از قبیل مسلمان بودن، بلوغ، جرح و تعدیل، عفو از قصاص، وکالت، وصیت، باگواهی دو مرد.

ب - دعاوی مالی یا آنچه که مقصود از آن، مال می‌باشد از قبیل دین، نمن بیع، معاملات، وقف، اجاره، وصیت به نفع مدعی، غصب، جنایات خطایی و شبه عمد که موجب دیه است، باگواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن.

چنانچه برای خواهان، امکان اقامه بیّنه شرعی نباشد، می‌تواند با معرفی یک گواه مرد، یا دو زن، به ضمیمه یک سوگند، ادعای خود را اثبات کند.

در موارد مذکور در این بند، ابتدا گواه واجد شرایط، شهادت می‌دهد، سپس، سوگند، توسط خواهان اداء می‌شود.

ج - دعاوی که اطلاع بر آنها، معمولاً در اختیار زنان است، از قبیل ولادت، رضاع،

بکارت، عیوب درونی زنان، باگواهی چهار زن، دو مرد، یا یک مرد و دو زن.

د - اصل نکاح باگواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن...

چهار - قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ مجلس شورای اسلامی) درباره شهادت:

ماده ۸۱ - برای حضور در معاینه و تحقیق محلی، علاوه بر شهود واقعه، از مطلعین نیز دعوت می‌شود. در موارد فوری، قاضی می‌تواند اشخاصی را که حضور آنان ضروری است، به محل احضار نماید.

ماده ۸۶ - اگر رسیدگی براساس شکایت شاکی باشد و شاهدی را، معرفی نماید که دادگاه، علم به شاهد گرفتن او، در هنگام وقوع جرم داشته باشد و یا احقاق حق، متوقف به شهادت شاهدی باشد که دادگاه، علم به شاهد بودن وی دارد، و یا تحقیق، به جهت ارتباط جرم با امنیت و نظم عمومی باشد، احضار شاهد، جایز است...

ماده ۱۵۵ - در مواردی که قاضی به شهادت شاهد، به عنوان دلیل شرعی، استناد می‌نماید، لازم است شاهد دارای شرایط زیر باشد:

- ۱- بلوغ
 - ۲- عقل
 - ۳- ایمان
 - ۴- طهارت مولد (حلال‌زادگی)
 - ۵- عدالت
 - ۶- عدم وجود انتفاع شخصی برای شاهد یا دفع ضرر از وی
 - ۷- عدم وجود دشمنی دنیوی بین شاهد و طرفین دعوا
 - ۸- عدم اشتغال به تکدی و ولگردی
- تبصره ۱ - در مورد عداوت دنیوی، چنانچه شهادت شاهد به نفع طرف باشد، پذیرفته می‌شود.
- تبصره ۲ - در حقوق الناس، شهادت در صورتی پذیرفته خواهد بود که به دستور دادگاه صورت گیرد.
- تبصره ۳ - کسی که سابقه فسق یا اشتهار به فساد دارد، چنانچه به منظور ادای شهادت، توبه کند، تا احراز تغییر در اعمال او، و اطمینان از صلاحیت و عدالت وی، شهادتش پذیرفته نمی‌شود.

ماده ۱۵۶ - در صورتی که شاهد یا مطلع، واجد شرایط شهادت نباشند، بدون یاد کردن سوگند، اظهارات ایشان، برای اطلاع بیشتر استماع می‌شود. (برای بررسی بیشتر اهمیت شهادت و سوگند در امور کیفری، به مواد ۱۴۸ تا ۱۷۲ همین قانون مراجعه شود).

پنج - قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۵/۳/۲ مجلس شورای اسلامی) درباره سوگند و شهادت:

ماده ۶۴۹ - هرکس در دعوی حقوقی یا جزایی، که قسم متوجه او شده باشد، سوگند دروغ یاد نماید، به شش ماه تا دو سال حبس محکوم خواهد شد.

ماده ۶۵۰ - هرکس در دادگاه، نزد مقامات رسمی، شهادت دروغ بدهد، به سه ماه و یک روز تا دو سال حبس و یابیه یک میلیون و پانصد تا دوازده میلیون ریال جزای نقدی، محکوم خواهد شد.

تبصره - مجازات مذکور در این ماده، علاوه بر مجازاتی است که در باب حدود و قصاص و دیات، برای شهادت دروغ ذکر گردیده است.

نکته شایان تذکر این است که در تمامی موارد قانونی یاد شده، چنانکه ملاحظه می‌شود، از نظر قانون، در هیچ‌جا، علم قاضی به عنوان ادله اثبات دعوی، به کار گرفته نشده است و همین امر، به خوبی می‌رساند که تهیه‌کنندگان قوانین قدیم و جدید، به ویژه نویسندگان قانون مدنی، که تکیه‌گاه شرعی و فقهی استوارتری دارد، توجه دقیقی داشته‌اند که شخص قاضی را، در مرافعات و اثبات دعاوی متداعیین، دخالت ندهند و درگیر نکنند و همواره، حریم او را، به عنوان یک فرد بی‌نظر و بی‌طرف، حفظ کنند تا هم امنیت قضایی بیشتر ملحوظ شده باشد و هم برای اصحاب دعوی، شائبه طرفداری قاضی پیش نیاید و تبعات ناگوار به بار نیآورد.

اما درباره «لزوم استفاده از تعدد قضاة در موارد مهم قضایی» که دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، آن را، نتیجه بررسی و اظهارنظر «مجتهدین آگاه» اعلام کرده‌اند، اگر به سوابق امر، مراجعه شود، در نظام قضایی ایران، پیش از سال ۱۳۷۳ و اجراء قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، موضوع تعدد قاضی، در دادگاه‌های حقوقی و کیفری، مرسوم و متداول بود، بدین توضیح که معمولاً، دادگاه‌های نخستین، در موارد حقوقی یا کیفری (جنبه کوچک) با تصدی یک

نفر قاضی تشکیل می‌شد و دادگاه‌های استان، با تصدی و حضور سه نفر قاضی برگزار می‌گردید و در دادگاه‌های جنایی، بسته به اهمیت موضوع مطروحه، شعبه دادگاه به تصدی پنج یا سه نفر قاضی رسمیت می‌یافت.

برای مثال، موادی از قانون آیین دادرسی کیفری قدیم (پیش از تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸) در اینجا نقل می‌شود:

فصل ششم - مبحث اول - در تشکیل محاکم جنایی:

ماده ۲ - دادگاه جنایی، از اعضاء دادگاه استان تشکیل می‌شود. در صورت عدم کفایت، برحسب تعیین رییس کل دادگاه استان، از اعضاء دادگاه شهرستان تکمیل می‌گردد.

ماده ۳ - برای تکمیل دادگاه جنایی، از وکلاء پایه یک دادگستری می‌توان دعوت کرد.

وزارت دادگستری، اشخاصی را که در هر حوزه مقتضی بدانند، در اول هر سال، تعیین و به رییس کل دادگاه استان معرفی می‌نماید.

تکمیل دادگاه جنایی از وکلای دادگستری، وقتی است که اعضاء دادگاه شهرستان و استان، به قدر کفایت نباشد. ولی در هر حال، اکثریت هیأت حاکمه، باید از قضاة دادگستری باشد و جهات رد قاضی، نسبت به وکلایی که در دادگاه شرکت می‌نمایند، نیز جاری است.

ماده ۴ - محکمه جنایی، در مورد رسیدگی به جنایاتی که مجازات قانونی آن، حبس دائم یا اعدام است، مرکب از پنج نفر و در مورد سایر جنایات، مرکب از سه نفر خواهد بود...

این شیوه اداره دادگاه‌ها، که از تمهیدات و تبعات بسیار خوب و مترقی نویسندگان قوانین حقوقی و کیفری، در گذشته بود، متأسفانه به علل گوناگون، که مجال ذکر آنها در این مقال نیست، بر هم خورد و تصدی و اداره دادگاه‌ها، (اعم از حقوقی یا کیفری و صرفنظر از موضوع مورد رسیدگی) کلاً به عهده یک نفر قاضی واگذار گردید.

روش نامتناسب یاد شده، در اغلب موارد، به ویژه هنگامی که قاضی دادگاه، از تجربه و ممارست قضایی بسنده برخوردار نبود، توالی فاسده بسیار به بار آورده است و می‌آورد، و باعث بروز مشکلات فراوان برای اصحاب

دعوی و صاحبان حقوق گردیده است و می‌گردد که: «گر بگویم، شرح آن، بی‌حد شود»

اما در خصوص «موضوع تخصصی شدن رسیدگی به دعاوی در سطوح مختلف» که گویا از مصوبات دیگر مجمع تشخیص مصلحت نظام است، لازم به تذکر است که در گذشته نه چندان دور، یعنی تا قبل از اجراء قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، تمام شعب دادگاه‌های حقوقی و کیفری، به حکم تجربه و کارآیی قضاة متصدی آنها، به صورت تخصصی، به پرونده‌ها رسیدگی می‌کردند و چون قاضی هر شعبه، نوعاً به موضوع پرونده‌های زیر دست خودش آگاهی بسنده داشت، هم کار رسیدگی با سرعت و دقت بیشتری انجام می‌گرفت و هم در آراء صادره خطا و اشتباه و کاستی‌های کمتری دیده می‌شد.

این‌که گفته شده است: «... ممکن است در شهرستان‌ها دادگاه‌های عام باشد اما در مراکز استان‌ها و یا تهران، دادگاه‌های تخصصی به وجود آید تا رسیدگی‌ها تخصصی‌تر شود» نیز، ظاهراً مقدمه تازه‌ای است برای وارد شدن دستگاه قضایی کشور، به یک دور باطل آزمون و خطا که در سالیان گذشته، بارها و بارها صورت گرفته و هر بار مفسده‌های بسیار به بار آورده است.

اگر دادگاه‌های عام، مفید و کارساز است، چرا می‌خواهند آنها را یا بردارند یا دگرگون کنند و اگر سودمند نیست، چرا می‌خواهند آنها را (ولو در شهرستان‌ها) نگهدارند و از مردم شهرستان‌ها چه گناهی سر زده است که پس از سال‌ها صدمه دیدن از وجود دادگاه‌های عام، این بار، علاوه بر تحمل این واحدهای قضایی ناکارساز، چوب تبعیض قضایی را هم بخورند، یعنی در برخی، جاها دادگاه‌های تخصصی به کار مردم رسیدگی کنند که قطعاً نتایج بهتری به بار خواهد آورد و در نقاط دیگر، گرفتاری و تبعات دادگاه‌های عام، همچنان گریبانگیر مردم باشد؟ آیا یک کاسه بودن دادگاه‌های تمام کشور بهتر از تعدد اشکال آنها نیست و آیا از قدیم گفته نشده است «ظلم یا لئوسیه، عدل است»؟

سخن آخر دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، درباره «مسأله قطعیت احکام» است که گویا به نظر مجمع «... در برخی پرونده‌ها، توسط دعاوی جدید نقض حکم می‌شود و برای یک پرونده، چندین دادگاه تشکیل می‌شود و...»

اولاً - طرح موضوع به صورتی که دبیر مجمع بیان کرده‌اند، از نظر اصول حقوقی و قضایی، کاملاً مبهم و طبعاً، نارسا است، و در عمل، اتفاقاتی که موضوع سخن ایشان بوده است و به آن صورت که ایشان گفته‌اند، کمتر پیش می‌آید و موارد نادر و کمیاب هم، چیزی نیست که در مسایل قضایی پیش نیاید چنانکه در مسایل غیرقضایی هم، روی می‌دهد و از تحمل آنها، گزیری و گزیری نیست.

ثانیاً - بحث احکام لازم‌الاجراء، تاکنون یک موضوع پیچیده و غیرقابل حل نبوده است تا نیازی به ابداع شیوه‌ای نوین برای آن باشد. به جز موارد غیرعادی، که غیرقابل اجتناب نیز هست، احکام لازم‌الاجراء، دارای قدرت و اعتبار قانونی است و کسی هم نمی‌تواند از اجراء آنها خودداری یا شانه خالی کند و در صورت ترمد در برابر اجراء حکم دادگاه، باید منتظر کیفر قانونی شدید باشد.

در اینجا به عنوان نمونه، فقط چند ماده از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری آورده می‌شود تا موضوع بیشتر روشن گردد:

ماده ۲۷۸ - احکام لازم‌الاجراء عبارتند از:

الف - حکم قطعی دادگاه بدوی

ب - حکم دادگاه بدوی که در مهلت مقرر در قانون، نسبت به آن اعتراض یا درخواست تجدیدنظر نشده باشد و یا اعتراض یا درخواست تجدیدنظر نسبت به آن، رد شده باشد.

ج - حکم دادگاه بدوی، که مورد تأیید مرجع تجدیدنظر قرار گرفته باشد.

د - حکمی که دادگاه تجدیدنظر، پس از نقض رأی بدوی، صادر می‌نماید.

ماده ۲۷۹ - هرگاه حکم صادره، راجع به چند نفر باشد و در موعد مقرر، بعضی از آنان، به حکم اعتراض و یا درخواست تجدیدنظر کرده باشند، نسبت به بقیه، پس از انقضای مهلت اعتراض و یا تجدیدنظرخواهی، لازم‌الاجراء خواهد بود.

ماده ۲۸۰ - اعتراض یا درخواست تجدیدنظر، نسبت به یک قسمت از حکم، مانع اجرای آن، نسبت به سایر موارد، نمی‌باشد.

ذکر توضیحات گذشته، از این جهت لازم و ضروری بود که اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام، توجه داشته باشند که در مواردی که درباره آنها، نص قانونی قدیم یا جدید وجود دارد، بار دیگر صرف وقت و اتلاف نیرو به

اصطلاح: «اجتهاد، در برابر نص» نکنند و گذشته از آن، تصمیم‌گیری و پرداختن به مسایل ریز دستگاه قضایی را، به گردانندگان آن دستگاه واگذارند که شأن وجود مجمع تشخیص مصلحت نظام، پرداختن به مسایل مهم و واقعی نظام است نه نوشتن قانون یا آیین‌نامه برای دادگاه‌های دادگستری که عام باشند یا خاص و تصدی آنها، با یک قاضی باشد یا چند قاضی! لازم به یادآوری است که این‌گونه دخالت‌ها در ریز مسایل دستگاه قضایی، ضمناً نفی صلاحیت و استقلال قضایی آن دستگاه نیز شمرده می‌شود.

اگر سخن این نگارنده علاقه‌مند به ترقی و تعالی دستگاه قضایی کشور، مقبول نظر واقع شود، خوب است، مجمع تشخیص مصلحت نظام، در بررسی مصالح نظام قضایی، این تصمیم اساسی را بگیرد که قوه قضاییه، بدون تعصب و حُب و بغض، قوانین حقوقی یا کیفری را که پیش از اجراء قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب در این کشور معمول و مجری بوده و پیش از پنجاه سال صرف تدوین و جرح و تعدیل آنها شده است، بار دیگر مورد عمل قرار دهد و هر جا که در مفاد قوانین، کم و کاست دیده شد، با کمک کارشناسان حقوقی و قضایی داخل دستگاه یا کسانی که از بیرون فراخوانده خواهند شد، آن نقیصه را برطرف کنند تا پس از سال‌ها سرگردانی، مردم کشور، به امنیت قضایی برسند و از زیر بار مشکلات قضایی، که سال‌ها است دچار آنند، وارهند.

البته این مطلب، بخشی از وظایفی است که مجمع تشخیص مصلحت می‌تواند برعهده دستگاه قضایی کشور بگذارد. مطلب دیگر که در اهمیت، بسی بالاتر از مطلب پیشین است و امنیت قضایی کشور، بدون آن، هرگز میسر نخواهد شد، تأمین استقلال قضایی به صورت واقعی و اخص کلمه است که متأسفانه در حال حاضر، اگر نه به کلی، تا حد تأسف آوری، منتفی و فراموش شده است و بحث درباره آن، مجالی دیگر می‌خواهد و حوصله‌ای بیشتر.



- ۱- روزنامه همشهری شماره ۲۱۶۱-۱۳۷۹/۴/۱۹
- ۲- نظریات تفسیری شورای نگهبان در مورد مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام شماره ۴۵۷۵-۱۳۷۲/۳/۳
- ۳- مجموعه قوانین سال ۱۳۷۲ صفحات ۴۷۸ و ۴۷۹
- ۴- مجموعه قوانین ۱۳۷۲ ص ۴۸۰